

آزاده و آزادگی

برای آنکه به روحیات و صفات ملتی پی ببریم یکی از راهها آنست که ببینیم نمونه نجابت و شرافت در نظر آن ملت چیست و چه صفاتی باید جمع در کسی شود تا او را شایسته وصف «نجیب و شریف» قرار دهد. این اوصاف را در تلو آثار ادبی هر ملتی می‌توان یافت.

در ادبیات فارسی، خاصه شعر این زبان، کلمات «آزاده» و «آزادگی» به

۱ - در شاهنامه فردوسی لغت آزاده مکرر به مفهوم ایرانی در برابر رومی و ترک و هندی به کار رفته است:

ز مادر همه مرگ را زاده ایم	گر ایدون که تر کیم ار آزاده ایم
ز بهرام شنگل شد اندر کمان	که این فرو این زور و تیر و کمان
نماند همی این فرستاده را	نه هندی نه ترک و نه آزاده را

و نیز در بعضی متنهای پهلوی کلمه آزات (آزاد) با ایر (ایرانی) مترادف ذکر شده است. از جمله در کتاب یادگار زریران، آنجا که گشتاسب پس از کشته شدن برادرش زریر سهساله ایران آشفته می‌شود و فریاد برمی‌آورد که: «زریر از پیکار بازماند، کیست که به خونخواهی زریر قدم در میدان گذارد؟»

چنین آمده است: «هیچ ایرو آزاد جز آن پسر زریران کودک هفتساله پاسخ نداد و بر پای نایستاد...»

گویا این کلمه پیش از اسلام خاصه در دوره ساسانیان به منزله لقبی برای ایرانیان بوده است. و بعد از اسلام به علت شکست ایرانیان از اعراب استعمالش متروک افتاده است و تنها فردوسی از آن جهت که از منابع کهن تر استفاده می‌کرده، آن را بدین معنی به کار برده است. مؤید این نظر شرح ذیل است از کتاب البلدان ابن الفقیه:

«اما ایرانیان در ایام گذشته از جهت وسعت مملکت و کثرت اموال و شدت شوکت بر عموم ملل برتری داشتند و عرب ایشان را احرار (آزادگان) می‌گفتند به این جهت که دیگران را به اسیری و استخدام می‌گرفتند ولی کسی دیگری نمی‌توانست ایشان را اسیر کند یا به خدمت خود بیاورد چون خداوند عزوجل اسلام را فرستاد شوکت ایشان در هم شکست و پراکندگی کلی در کارشان راه یافت و در عهد اسلام از آن جماعت بزرگی نماند که قابل ذکر باشد مگر عبدالله ابن المقفع و فضل ابن سهل...»

نظیر همین مضمون را در باب قدرت و شوکت ایرانیان و اینکه کسی قادر به اسیر کردن و بنده ساختن آنان نیست در گرشاسبنامه اسدی می‌توان یافت:

از ایران جز آزاده هرگز نخاست	خرید از شما بنده هر کس که خواست
ز ما پیشتان نیست بنده کسی	و هست از شما بنده ما را بسی

اعراب نیز در کتب خود ایرانیان را احرار که همان ترجمه کلمه آزادگان است خوانده اند.

ابن بلخی نیز چنین می‌نویسد: «احرار الفارس نامی است که ایرانیان و پارسیان را بدان خواندندی و همیشه مردم پارس را احرار الفارس نوشتندی یعنی آزادگان پارس»

معنی نجیب و نجابت (معادل کلمه noble در فرانسه و انگلیسی) به کار رفته و غالباً به خصوصیات اخلاقی کسی که متصف به این صفت باشد و همچنین به وضع اجتماعی او اشاره شده است .

بنابراین برای اینکه به این خصوصیات آگاهی یابیم باید کلیه صفاتی را که در ادبیات ما برای آزاده و آزادمرد آمده است بررسی و گردآوری کنیم . نتیجه این مطالعه ما را با اخلاق و عادات خاص ایرانی آشنا می کند و سیر تغییر و تحول این صفات را در دوره های مختلف تاریخی نشان می دهد .

آنچه در ذیل می آید نتیجه ایست که از مطالعه در قریب بیست دیوان از شعرای مهم قرن سوم تا هفتم هجری به دست آمده است :

۱- آزاده از نژاد پاک و اصیل است :

کسی را کو نسب پاکیزه باشد	به فعل اندر نیاید زو درشتی
کسی را کو به اصل اندر خلل هست	نیاید زو بجز کزی و زشتی
مراد از مردمی آزاد مردی است	چه مرد مسجدی و چه کنشتی

سنائی

در میان بود مردی آزاده
مستقر آئین و محتشم زاده
نظامی (هفت پیکر)

۲ - آزاده سخاوتمند و گشاده دست است :

به داد و دهش دل توانگر کنید	از آزادگی بر سر افسر کنید
ایا به بزمکه آزاده تر ز صد حاتم	ویا به معرکه مردانه تر ز صد سهراب
ای شاهزاده ای که از آزادگی وجود	بحریست همت تو که آنرا کنار بیست
چو حاتم به آزاد مردی دیگر	ز دوران گیتی نیامد مگر

سعدی (بوستان)

نه چون ممسکان دست بر زر گرفت
چو آزادگان بند از او بسر گرفت

سعدی (بوستان)

آزاده بخشنده و گشاده دست است و مال خود را بی دروغ می بخشد و چشم به شکرگزاری و پاداش ندارد :

عطای او نه ز دشمن برید و نه از دوست
چنین بود ره آزادگان و خوی کرام

فرخی

بخشش خود را به شکر کس نیلاید که هست

در ره آزاد مردان شکر جزوی از جزا

سنائی

چو نیشان گر کنسار خاک پر گوهر کند شاید

چو سوسن محض آزادی نه چون گل عین رعنائی
انوری

و گاه چنان در بخشش بیدریغ است که کارش به نپیدستی می کشد :
قرار بر کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
سعدی (گلستان)

۳ - آزاده مهمان نواز است :

به آرایش خوان و گفتار خوش به آزادگی لبک آبکش

فردوسی

گرامی دارمش همواره چو ناسان که دارد مردم آزاده مهمان
فخرالدین اسعد (ویس و رامین)

۴ - آزاده وفادار است :

همیشه تا دل آزاد مرد جای وفاست چنانکه هست صدف جای لؤلؤ شهوار
امیر عالم و عادل به کام خویش زیاد زیخت شاد و زمک و ز عمر بر خوردار

فرخی

بردی سر از وفا و بردی وفا به سر به زین بود به مذهب آزادگان وفا
امیر معزی

وعدده داد اما نگردد انجاز و ترک سنت است

زانکه باشد وعده اندر ذمه آزاده دین
این یعنی

۵ - آزاده راستکار و درست کردار و از کثری بیزار است :

فروتن بود هر که دارد خردم انسانی و مطالعات سپهرش همی در خرد پرورد
چنین هم بود مردم ساده دل مع علوم انسانی ز کثیش بر گردد آزاده دل
فردوسی

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل به راستی طلب آزاد کسی ز سرو چمن
حافظ

با حریفان بر بساط دهر ای نیکو خصال راستی کن پیشه همچون سرو اگر آزاده ای
این یعنی

گر همی خواهی که یابی نام آزادی چو سرو

راستی کن بر همه خلقان بنان خویش

این یعنی

۶ - آزادگان با همی میانه دارند :

ای سنائی خیز و بشکن زود قفل میکده باز خر ما را زمانی زین غمان بیهده

جام جهشیدی بیار از بهر این آزادگان درد می درده برای درد این محنت زده

سنائی

هین جام رخشان دردهید آزاده را جان دردهید

آن پیسر دهقان در دهید از شاخ بر نا ریخته

خاقانی

در میان سرو و سوسن رطل می باید از آنک

مجلس آزادگان را از گرانای چاره نیست

کمال الدین اسمعیل

بار غم از تنگدستی می کشد

اکثرش از می پرستی می کشد

این یعین

در جهان هر جا که هست آزاده ای

و آن مشقت هم چو نیکو بشکری

۷ - آزاده فروتن است :

که با او من همه جائی زبونم

که آزاده زبون باشد به هر جای

فخرالدین اسعد (ویس و رامین)

به ناله زین سیه بخت نکونم

مرا گوهر چنین شد پوزش آرای

نیست جز از نیستی سیرت آزادگان در ره آزادگان صحو و درس کم کنید

سنائی

خویشتن را به کردن اندازد

کس نیاید به جنگ افتاده

سعدی (گلستان)

هر که کردن به دعوی افرازد

سعدی افتاده است آزاده

و گاهی از تواضع خواری می بیند :

با اینهمه که کبر نکوهیده عادت می است آزاده را سعی از تواضع رسد بلا

سنائی

۸ - آزاده از خود گذشته و فداکار است :

یاوری ز آزاد مردان جوی زیرا مرد را از کسی کو یار خود باشد نیاید یاوری

سنائی

سراینک جدا کن به تیغ از تنم

جوان را بر آمد خروش از نهاد

سعدی (بوستان)

بخندید بر نا که حاتم منم

چو حاتم به آزادگی سر نهاد

۹ - آزاده خوشخو و مهربان است :

خوی بد ایرا عدوی ریمن است

قید دودست و غل بر کردن است

ناصر خسرو

هیچ مکن صحبت با خوی بد

خسوی بد اندر ره آزاد کسی

ترا در رنگ آزادان کجا معنی آزادی

که ازرق پوش چون بیکان خشن سیرت چوسوهای
خاقانی

۱۰ - آزاده نیکوکار است حتی به دشمنان خود :

خصمان ما اگر در خوبی بیسته اند
گر بد کنند با ما ما نیکوئی کنیم
ما در بهاش چندین درها کشاده ایم
زیرا که پاک سبت و آزاده زاده ایم
سنائی

ره بیکمردان آزاده گیر
چو استاده ای دست افتاده گیر
سعدی (بوستان)

۱۱ - آزاده پارساست :

چو از یزدان و از دوزخ بترسید
پشیمان شد ز مهر و مهر کاری
خرد مر شرم را بر مهر بگزید
گزید آزادگی و نرسکاری
فخرالدین اسعد (دوسر امین)

۱۲ - آزاده دلاور است :

از بزرگان پادشا زاده
زیرک و زورمند و خوب و دلیر
بود زیبا جوانی آزاده
سیدشمشیرا و چه کور و چه شیر
نظامی (هفت پیکر)

۱۳ - آزاده سرخوش و خرم است و دل به غم نمی سپارد :

شکفتی بر آن کن که آزاد مرد
همیشه دل خویش دارد به درد
آزاد باش تا ز همه رنج خوش بوی
کازاد رفته ای به سوی کرد کار خویش
فردوسی
رنال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یافتم بازاری اندر عالم فارغ دلان
در سرای ضرب او الا به نام شاه عقل
کاندران بازار خوی خواجه را بازار نیست
بر جمال چهره آزادگان دینار نیست
سنائی

دست بر عالم فشاند آزاد وار
سرو چون کار جهان آسان گرفت
کمال الدین اسمعیل

گر مرا دور فلک کرد تهیدست چو سرو
نیم آزاده گرم بر دل از آن باری هست
این یعنی

۱۴ - آزاده عاقل و هشیار است :

ترا پیش آزادگان کار نیست کجا مر ترا رای هشیار نیست
فردوسی

۱۵ - آزاده از مردم دون و سفله بیزار است :

خراسان جای دونان شد نکمجد به يك خانه درون آزاده با دون
ناصر خسرو

مسیار به دهر سفله دل ، زیرا آزاده دلش به سفله نسیارد
ناصر خسرو

۱۶ - آزاده در مقابل حوادث پایدار است :

چو آن گوهر پاك از من جدا شد سزد گر من از چشم بسافوت ببارم
و گر من نپسایم به آزاد مردی بینند مردم که چون بیقرارم

سنائی

۱۷ - آزاده بی ریاست :

دور کن بوی ربا از خود که تا آزاده وار مسجد و میخانه را محرم شوی چون بوریا

سنائی

در ره آزاد کیست قول وی و فعل وی پاك ز تزویر و زرق دور ز تلبیس و بند

۱۸ - آزاده نهیدست است اما از فقر ننگ ندارد :

سورنی

اگر ندارد سیم شکوفه نیست عجب که سرو نیز از آزادگان بی درم است

رضی الدین نیشابوری

به راد مردی از آن سرو را برآمد نام که بسا نهیدستی بود دست او بسالا

به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری جواب داد که آزادگان نهیدستند

سعدی (غزلیات)

حکیمی را پرسیدند چندین درخت نامور که خدای عزوجل آفریده است هیچ

یکی را آزاد نخوانده اند مگر سرو را که نمره ندارد کوئی که در این چه حکمت است؟

گفت: هر یکی را دخلی معین است به وقتی معلوم و گاهی نازماند و گاهی پژمرده و سرو

را هیچ نیست و همه وقتی نازه است و این است صفت آزادگان .

(گلستان)

سؤال کرد در اثنای آن که چند بود بسان سرو سهی بی یسار ابن یعین

جواب داد که آزادگان چنین باشند تو در زمانه نظر بر کمار ابن یعین

ابن یعین

من نهی دستم و آزاده چو سرو آری از آن
 ندهد سرو صفت شاخ امیسم باری
 این یمن

با همه تنگدستی هرگز تن به خواری نمی دهد :

دانش و آزادگی و دین و مروت
 اینهمه را بنده درم نتوان کرد
 ناصر خسرو

شبه را کز سیه پوشی بر آمد نام آزادی
 به از بافوت اطلس پوش و داغ بنده فرمانی
 خاقانی

کرسفله به مال و جاه از آزاده به است
 سگ نیز به صید از آدمیزاده به است
 سعدی

سربه آزادگی از خلق بر آرم چون سرو
 کرده دست که دامن ز جهان در چینم
 حافظ

۱۹ - آزاده خوش زبان و سخن پرداز است :

به آزادگی لبك آبکش
 به آرایش خوان و گفتار خوش

فردوسی

ز آزاد مردی تو چون سوسنی
 که هم خوش زبانی و هم خوش لقا

کمال الدین اسماعیل

۲۰ - آزاده با آنکه قدرتی ندارد و دستش از کارها کوتاه است از انتقاد مفسد

زمانه خودداری نمی کند و همیشه زبانش دراز است:

دراز کرد زبان سوسن و بجای خود است
 بود هر آینه آزاده را دراز زبان

کمال الدین اسماعیل

ترکس که مدام خوشدل و سرمست است
 زانست که دست از قدح زر شسته است

در سوسن و سرو بین که معلوم کنی
 کازاده زبان دراز و کسوته دست است

خواجو

۲۱ - آزاده جویای نام نیک است :

آزاده ای که جوید نام نکو به شعر
 چون بندگان ز خلق نباید بستد بها

مسعود سعد

ولی از قرن هفتم به بعد آزاده نه تنها در جستجوی نام و شهرت نیست بلکه

کمنامی و تجرد را بر همه چیز ترجیح می دهد :

خرم آزاده ای که نشناسد
 کش اندر جهان ز جمع بشر

۱- این تغییر را از قرن ششم به بعد می بینیم.

- ز آنکه آن را که مردمان دانند
یاد نهند از او مگر که به شر
این یعنی
- مرد آزاده به گیتی نکند میل دو چیز
تا همه عمر وجودش به سلامت باشد
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
این یعنی
- صفات مثبتی که برای آزاده در ادبیات ما شعرده اند این بود. اما صفات منفی
نیز هست، یعنی صفاتی که شرط آزادگی بری بودن از آنهاست:
- ۱ - آزاده آزمند نیست:
- لبی نان خشک و دمی آب سرد
همین بس بود قوت آزاد مرد
فردوسی
- آزادگی و طمع به هم نباید
من کردم آزمونش بد صد مره
ناصر خسرو
- اگر جفت آزی نه آزاده‌ای
از بوا که این زان و آن زین جداست
ناصر خسرو
- چو بی طمعی و آزادی گزیدم
دام بیزار گشت از حرص و قانع
بر آزاد مردان و کربمان
گوان تر نیست کس از مرد طامع
سنائی
- از کیسه کسان منم آزاد دل که از
آزاد را چو کیسه گلودر کشد به خود
خاقانی
- آزاد و خوش زبانی چون سوسن و ترا
در چشم زر و سیم چو عبهر نیامده است
کمال الدین اسماعیل
- آئم که بندگی نکنم حرص و آزا
آزادگی است رسم و این خود سزد زمن
این یعنی
- ۲ - آزاده تسلیم زور و ستم نمی‌شود:
- میازار کس را که آزاد مرد
سر اندر نیارد به آزار و درد
فردوسی
- توئی آزاد و آن کو باشد آزاد
ندارد تن به خواری و به بیداد
فخرالدین اسعد (دوس و رامین)
- منم آزاد و هرگز هیچ آزاد
چو بنده بر نگیرد جور و بیداد

نباشد هیچ فرزانه ستمگر
نباشد هیچ آزاده ستم بر
فخرالدین اسعد (ویس و رامین)

مدارا کن مده کردن خان را همچو آزادان

که از تنگی کشیدن به بسی کردن مدارائی
ناصر خسرو

خاقانی از نشیمن آزادی آمده است
بندش کجا کند فلک و زرق و بند او

۳ - آزاده دل به هوی و هوس نمی‌دهد :

آن دل که داشتم زوی آزادگی طمع
در چار میخ طبع گرفتار دیدمش
این بعین

۱ - این صفت از قرن هفتم به بعد آمده است

خواهی که شاه بقعه آزادگان شوی
زاسب مراد خویش به رغبت پیاده باش
این بعین

پادشاهی نزد اهل معرفت آزادگی است
هر که بند آرزو بگشاد از دل پادشاست
کرد خاک آستان کلبه آزادگی
گر خرد دارد کسی اهل خرد را تویاست
این بعین

۴ - آزاده متعلق و چابلوس نیست :

گر آزاده‌ای بر زمین خسب و بس
مکن بهر قسالی زمین بوس کس
سعدی (بوستان)

چو دونان نخواهم نمودن دگر
برای دو نان پیش کس مسکنت
من و کنج آزادگی بعد از این علوم انسانی و مطابقت فرهنگی
پادشاهی زهی سلطنت
این بعین

۵ - آزاده پای بند دنیا نیست
از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش

کاندر این دیر کهن کار سبکباران خوش است

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشتر است

تا نینداری که احوال جهان داران خوش است
حافظ

۶ - آزاده عیبجو نیست :

در صف آزادگان عیب مگس کم کنید
گر نتوانید گفت مذهب شیران تر
سنائی

چون نظر ساختم زهر بایی
دیدم آزاده مرد قصابی

۱ - این صفت از قرن هفتم به بعد آمده است .

خوبروی و لطیف و آهسته
از بد هر کسی زبان بسته
نظامی (هفت پیکر)

۷ - آزاده نسبت به بیچارگان ستم روا نمی‌دارد :

مال بنییمان سندن کار نیست
بگذرکاین عادت احرار نیست
نظامی (مخزن الاسرار)

بمرد از نهی دستی آزاد مرد
ز بهلوی مسکین شکم پرنکرد
سعدی (بوستان)

۸ - آزاده دروغگو نیست :

بیرسید! دیگر که بی عیب کیست
چنین گفت کین رابگویم راست
کرانمایگان را فسون و دروغ
نکوهیدن آزادگان را به چیست
کجا زو خرد بر سخن بر گو است
به کژی و بیداد جستن فروغ
فردوسی

نتیجه‌ای که از این بررسی به دست می‌آید این است که بیشتر این صفات از قرن سوم تا هفتم که مورد مطالعه ماست ثابت مانده‌اند ولی بعضی از آنها تغییر یافته و یا به صورت دیگری تعبیر شده‌اند و نیز خصوصیات تازه‌ای برای «آزاده» پدید آمده است. این تغییر و تبدیلهای را از اواسط قرن ششم و بخصوص در قرن هفتم می‌بینیم.

مثلاً علاقه آزادگان به یافتن نام نیک و مشهور شدن در قرن هفتم، تبدیل به علاقه به کمنامی و تجرد و گوشه نشینی شده است. *روایت گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* خصوصیات تازه‌ای مانند فقر، بی‌علاقه بودن به دنیا، بی‌توجه بودن به آرزوها و دست کشیدن از آنها را نیز در قرن هفتم می‌بینیم. همه این تغییرات، خود نتیجه تحولات بزرگتری است که در اجتماع به وجود آمده و همه اصول و مبانی جامعه، از آن جمله اصول اخلاقی آن را در هم ریخته است.

بدین ترتیب «آزاده» همه صفات پسندیده خود را حفظ کرده است ولی خصوصیات تازه او در حقیقت عکس‌العملی است که نسبت به نا رواییهای جامعه خود نشان می‌دهد. به عبارت دیگر چون قدرت مبارزه با اجتماع فاسد را در خود نمی‌یابد یکباره یا از میدان بدر می‌کشد، ایراد می‌گیرد، به کنجی می‌نشیند و کمنامی و تجرد برمی‌گزیند. نشانه این عکس‌العمل ایرانیان را در اغلب آثار ادبی قرن ششم به بعد می‌توان دید.

میمنت میرصادقی